تاریخ فلسفه غرب – ۵

معمای گذار

مسعود زنجانی: در یادداشت امروز، با طرح «معمای گذار»، بحث‌های مقدماتی در باب تاریخ فلسفه غرب (چهار یادداشت گذشته)، را به فرجام می‌بریم و از فردا با طرح اندیشه‌های نخستین فیلسوفان در سنت فلسفی غرب، کار اصلی خود را آغاز می‌کنیم. خلاصه‌ای از مباحث گذشته چنین بود: در یادداشت نخست سخن از این رفت که هر روایت تاریخی از فلسفه به ناچار در برابر «معمای آغاز» قرار می‌گیرد: «فلسفه‌ورزی از چه زمانی آغاز شده است؟» در یادداشت دوم و سوم گفته شد برای پاسخگویی به این پرسش باید پیشتر به دو پرسش دیگر پرداخته شود: «تعریف فلسفه چیست؟» و آنگاه، مطابق این تعریف، «آیا فلسفه‌ای وجود دارد؟» در پاسخ پرسش نخست، «معمای تعریف» به میان آمد و گفته شد که «هیچ تعریف مطلقی از فلسفه، در ذهن و زبان وجود ندارد و تعاریف، همه، نسبی است» و پرسش دوم، نیز، با طرح «معمای تطبیق»، چنین پاسخ داده شد که «برای همان تعاریف نسبی، هم، هیچ مصداق (هویت) نابی در جهان وجود ندارد و مصادیق، همه، نسبی است». به عبارت دیگر، تعاریف و مصادیقی که برای فلسفه برشمرده می‌شوند، همگی، اعتباری‌اند. در یادداشت چهارم، با نظر به این مشکلات ذهنی، زبانی و عینی «معمای تحریف» پیش کشیده شد که «تعریف و شناسایی فلسفه، پیوسته، با تحریف آن همراه است». به عبارت دیگر، ما هم‌زمان که در پی شناخت فلسفه در پرتو ذهن و زبانیم، در اثر محدودیت‌ها، کژتابی‌ها و فریبندگی‌های همان ذهن و زبان، از شناخت آن، آنچنان که هست، باز می‌مانیم. و البته گفته شد این مشکلات تنها منحصر به تعریف و شناسایی فلسفه نیست، بلکه در باب دیگر پدیده‌های جهان نیز، کمابیش، همین وضع و همین حکم برقرار است. گویی، ما، همواره، همان گاه که شاهد حقیقت را در آغوش داریم، به آن خیانت نیز می‌ورزیم. همه تأملات پیشین موجب شد که پرسش نخست این نوشتار هیچ پاسخ قاطعی نیابد و آغاز قطعی فلسفه همچنان در پرده معما باقی بماند. بدین سان است که همه آغازها را باید نسبی دانست و برای ارزیابی محدودیت‌ها و امکانات هر یک، متأملانه و نقادانه در آنها نگریست. اما آنچه سنت فلسفی غرب، آن را به عنوان آغاز خود به ما معرفی می‌کند «گذار از اسطوره به فلسفه» یا شعار معروف «از mythos به logos» است که با فیلسوفان پیشاسقراطی تحقق پیدا می‌کند. این ایده مسلط در تاریخ فلسفه بوده است، اما امروزه بسیاری به چالش با آن برخاسته‌اند. چنانچه گادامر می‌گوید: «این طرح مرسوم «از mythos به logos» مشکوک به نظر می‌رسد. شاید در هر دو مورد بایستی بگوییم که سر و کار ما بیشتر با logos است تا با mythos.» در یادداشت بعدی سعی می‌کنیم با نشان دادن عناصر عقلی در اسطوره‌ها و عناصر اسطوره‌ای در فلسفه پیشاسقراطی، این نکته را بیشتر روشن کنیم.

آکادمی

masoud@vivaphilosophy.com

به سوی آینده پایدار در هندوستان

همایش «به سوی آینده پایدار» سوم و چهارم شهریورماه امسال در شهر دهلی نو پایتخت هندوستان برگزار می‌شود. به گزارش مهر، در این همایش بنا است پاره‌ای از مهمترین مضامینی که با توسعه پایدار در ارتباط هستند چون: نظام‌های مصرف انرژی، اتلاف نیرو، مدیریت بحران، تغییرات محیطی و سبک و سیاق زندگی به بحث گذاشته شوند. در این همایش بر این نکته تاکید می‌شود که بدون توجه به جنبه‌های گوناگون توسعه، توسعه پایدار ره به جایی نخواهد برد و تجربیات پاره‌ای از کشورها که تنها جنبه خاصی از توسعه را مدنظر قرار داده‌اند باید سرلوحه فرهنگ‌هایی باشد که خواهان دست یافتن به توسعه هستند. بدین جهت باید جنبه‌های گوناگونی مدنظر قرار گیرند که محورهای این همایش بدین جوانب توجه خواهند داشت.

اسقف اعظم کانتربری در چین

اسقف اعظم کانتربری اواخر سال جاری میلادی برای نخستین بار به چین سفر خواهد کرد تا درباره چالش‌های پیش روی مسیحیت گفت‌وگو کند. به گزارش مهر به نقل از بی‌بی‌سی، دکتر روان ویلیامز اسقف اعظم کانتربری که به دعوت رهبر معنوی پروتستان‌های چین به این کشور پهناور آسیایی سفر می‌کند، قرار است از پنج شهر چین از جمله پکن دیدار داشته باشد. اسقف اعظم کانتربری طی بیانیه‌ای اعلام کرد که در این سفر با رهبران دینی، تجاری و همچنین مقامات دولتی درباره چالش‌های پیش روی مسیحیت و جامعه گفت‌وگو خواهد کرد. اسقف اعظم سابق کانتربری در سال ۱۹۸۳ و ۱۹۹۴ به چین سفر کرد. دکتر ویلیامز گفت: از این فرصت استقبال کرده تا در کنار مسیحیان چین قرار بگیرم و از میراث فرهنگی منحصر به فرد چین و توسعه قابل توجه این کشور طی سال‌های اخیر دیدار کنم.

مناسبت‌های دینی کاتولیک‌ها در انگلستان

اسقف‌های ولز و انگلستان به منظور تسهیل حضور کاتولیک‌ها در اعیاد و مناسبت‌های مذهبی، این روزها را به نزدیکترین یکشنبه منتقل کرده‌اند. به گزارش مهر به نقل از خبرگزاری زنیت، کاردینال کورمک مورفی اوکانر اسقف اعظم وستمینستر طی بیانیه‌ای اعلام کرد: ما به درخواست شوراهای مسیحی، کشیش‌ها و بسیاری از افراد دیگر که نسبت به حضور کمرنگ مردم در کلیسا ابراز نگرانی می‌کنند پاسخ دادیم. وی افزود: به منظور تقویت حضور در برگزاری مناسبت‌های عبادی نیایشی سال و به منظور حضور ژرف کاتولیک‌ها، اسقف‌ها تصمیم گرفتند اعیاد و مناسبت‌های مذهبی بسیار حائز اهمیت را به جز روز کریسمس به نزدیکترین روز یکشنبه منتقل کنند. این امر بدان معناست که عید تجیلی مسیح(ع) و عید پیکر مسیح(ع) روز یکشنبه برگزار می‌شود. براساس این بیانیه، مناطق سراسقفی این تغییر را فرصتی برای کاتولیک‌ها دانسته‌اند تا به واسطه حضور در مراسم و تعلیمات دینی ایمان و درک خود را از رازهای زندگی حضرت عیسی(ع) تعمیق بخشند.

خبرچین

گزارش اجمالی سخنرانی مراد فرهادپور در کانون پژوهشگران فلسفه وحکمت

جلو رفتن در همان جاده قدیمی

مراد فرهادپور در کانون پژوهشگران فلسفه و حکمت

فرناز شهید ثالث: حقیقت این است که برای آن عده از علاقه‌مندان فلسفه یا شاید علاقه‌مندان صحبت‌های «مراد فرهادپور» و یا علاقه‌مندان مبحث حقیقت که دعوت اعضای کانون پژوهشگران فلسفه و حکمت را پاسخ گفته بودند و روز پنجشنبه ۱۲ مردادماه در سالن کنفرانس کانون جمع شده بودند به تعداد کافی صندلی وجود نداشت. اضافه کردن چند صندلی که از پشت میز اتاق‌های دیگر کانون به سالن کنفرانس آورده شدند هم دردی از ایستاده‌های دور سالن دوا نکرد. به هر حال جلسه‌ای که در آن تشنگان دریافت معنای حقیقت می‌خواستند «مسئله حقیقت در اندیشه جدید اروپایی» را از زبان فرهادپور بشنوند، طبق اعلام قبلی در ساعت پنج عصر آغاز شد. صحبت کردن در مورد حقیقت – همان چیزی که همه ما هر روز در موقعیت‌های مختلف به زبان می‌آوریم و دانستنش را به رخ دیگران می‌کشیم– چندان هم ساده نیست. «فرهادپور» معتقد است صحبت کردن از حقیقت به روزها و هفته‌ها زمان نیاز دارد. اما آنچه در این جلسه گفته می‌شود بیشتر در مورد رابطه حقیقت با فلسفه است. با نگاهی به سنت‌های فلسفی موجود در قرن بیستم خواهیم دید: «از هر راهی که برویم با مسئله معنا روبه‌رو هستیم.» به همین دلیل «فرهادپور» در مقدمه یک‌ساعته صحبت خود به این مسئله مرکزی فلسفه قرن بیستم پرداخت تا بتواند تصویر روشن‌تری از آنچه در قرن ۲۱ می‌بینیم ارائه دهد. ابتدا «فلسفه تحلیلی» که انگیزه شروع آن ابهام در معنا به ویژه در حوزه زبان طبیعی بوده و بنیانگذاران این شیوه فلسفی تلاش می‌کردند زبان منطقی را جانشین این زبان طبیعی پرابهام کنند. پس هدف اصلی درمان ابهام در معنا است. یعنی: «یک سری مسائل کاذب که باید از طریق زبان منطقی حل و معنادار می‌شدند» و بعد: «چیزی به نام حقیقت که خارج از زبان بود و به قولی باید در مورد آن خاموش می‌ماندیم.» در فلسفه تحلیلی همه حرف‌ها حول مسئله معنا است و حقیقت در حوزه خاموشی قرار گرفته. دومین شیوه فلسفی قرن ۲۰ سنت فلسفی هرمنوتیکی است. این بار با بازیابی و احیای معنا روبه‌رو می‌شویم. همان معانی که در عصر روشنگری از بین رفته‌اند. به ویژه معانی کلیسایی و دینی که از طریق دیالکتیک درونی نهیلیسم پوک و توخالی شده‌اند. اندیشمندان مختلف در حوزه الهیات و فلسفه وظیفه بازیابی معنا را به عهده گرفتند که از متون مقدس کلیسایی آغاز شد و به هایدگر رسید که تلاش می‌کرد از طریق این احیای معنا در حوزه شعری نوعی هستی‌شناسی جدید را بنیانگذاری کند. مسئله سومی که از نظر تاریخی در نیمه دوم قرن بیستم اتفاق افتاده و می‌توان به آن اشاره کرد سنت ساخت‌گرایی و بعد از آن پساساخت‌گرایی و کمی بعد واسازی (decunstruction) است که با نام دریدا گره خورده. «فرهادپور» معتقد است در اینجا هم با وجود همه درگیری‌ها و اختلاف‌هایی که وجود دارد، معضله مشترکی دیده می‌شود که می‌توان آن را «تکثر معناها» نامید: «معنا به مثابه معلول یا جلوه ساختار یا تفاوت میان دال‌ها» و یا آنطور که در آثار دریدا دیده می‌شود: «معنا به مثابه آمد و شدی میان حاشیه و مرکز متن». در این شیوه با «مازاد معنا» روبه‌رو هستیم و اینکه برای توضیح واقعیت بیش از حد «معنا» داریم. پس برخلاف سنت هرمنوتیکی که با بازیابی معنا همراه بود، در این شیوه به خود تخریبی معنا می‌رسیم. پس در اینجا هم حول مسئله معنا می‌چرخیم. تجلی غیرفلسفی دغدغه معنا را می‌توان در حوزه مطالعات فرهنگی و حتی خارج از حوزه دانشگاهی، در پدیده‌هایی مثل اینترنت و SMS مشاهده کرد که در آن تولید و توزیع معنا در سطحی گسترده و با سرعت بیشتری در جریان است. یعنی روح دوران – به مفهوم هگلی کلمه – دغدغه معنا است. برآیند این سنت‌های فلسفی را می‌توان در چهره‌ای مثل «یورگن هابرماس» دید. او در فلسفه خود تکه‌هایی از زبان تحلیلی تفکر منطقی وارد می‌کند. سویه‌هایی از تامل در نفس و خودآگاهی و بازیابی معنا می‌آورد و حتی سویه‌هایی هم از توهم‌زدایی از معنا و مشکوک بودن به معنا را جای می‌دهد. نکته اینجاست که او روی مسئله اساسی فلسفه در قرن بیستم، یعنی چرخش زبانی فلسفه تاکید می‌کند. به خصوص در مقایسه با قرن نوزده و اهمیت سوژه و آگاهی در آن. گویی در این چرخش زبانی گذار از سوژه و آگاهی و خودآگاهی به مقوله‌های دیگری مثل زبان، تاریخ و فرهنگ اتفاق می‌افتد. به همین دلیل هم هابرماس از فلسفه پسامتافیزیکی و حتی مابعد سوژه حرف می‌زند. همه این حرف‌ها به اینجا می‌رسد که: «معنا در حوزه جامعه و فرهنگ زیرپایش سست است و بنیانی که فلسفه روی این خاک نمادین اجتماعی می‌سازد که اسمش آگاهی یا سوژه یا معرفت مطلق است، لغزان خواهد بود.» با این حال فلسفه قرن بیستم با اینکه نسبت به قرن ۱۹ حالت انتقادی داشت، اما دغدغه بیمارگونه معنا در این عصر هم در هر کدام از سه سنت فلسفی به بن‌بست می‌رسد. این حالت بیمارگونه هم به فلسفه محدود نمی‌شود و در کل قرن ۲۰ جاری است. شاهد آن «بیان هنری» این قرن است که مثل معنا در فلسفه به دغدغه اصلی حوزه‌های مختلف هنری تبدیل می‌شود و انگار همه در کابوس وسواس گونه «بیان کردن» است که هنر را به شکلی فلج می‌کند. حالا به نظر می‌رسد کار ما راحت‌تر شده و می‌توانیم یک تاریخچه یا یک روایت خطی از مسئله قرن ۱۹ و ۲۰ بسازیم و به امروز برسیم که در مورد مسئله حقیقت صحبت می‌کنیم و گویا با دوره جدیدی روبه‌رو هستیم اما: «مسئله این است که در واقع تفکر جدید اروپایی در کار نیست که بگوییم در قرن ۲۱ یک مد پاریسی جدیدی آمده که به جای معنا با حقیقت سروکار دارد.» و بعد هم این حقیقت را با اسامی جدیدی گره زد. نتیجه این نگاه جمله‌ای است که فرهادپور از «بکت» نقل می‌کند: «جلو رفتن در همان جاده قدیمی.» این همان کاری است که فرهادپور می‌گوید «می‌خواهم نکنم.» برعکس: «می‌خواهم بگویم فلسفه هرگز چیزی نبوده و نیست جز تفکری که تنها دغدغه‌اش حقیقت است.» بنابراین ما اصلاً با یک گسست یا اغتشاش قرن بیست‌ویکمی روبه‌رو نیستیم. برای اثبات این نکته هم کافی است نگاه کوتاهی به زمان زایش فلسفه در یونان باستان بیندازیم که «جست‌وجویی است در تقابل با اسطوره، دین، عادت، زندگی روزمره، مناسک و خانواده...» در واقع جست‌وجویی است در تقابل با همه ابعاد زندگی و زیست کردن به عنوان یک جانور. چیزی که با کندن از زندگی آغاز می‌شود. به همین دلیل هم کار دشواری است و از همان آغاز با مقاومت شدید روبه‌رو می‌شود. و به همین خاطر کسی را که روی این نکته تاکید می‌کند محاکمه کرده و می‌کشند. به چه دلیل؟ چون: «معناها را زیر سئوال برده است.» ذکر دو نکته مفید است. اول اینکه فلسفه از همان آغاز گره می‌خورد به تولید حقیقت در ابعاد گوناگون. از علم و سیاست گرفته تا هنر. در هنر می‌بینیم که هنر با تولید حقیقت در تراژدی گره می‌خورد. قهرمانان تراژدی تولید معنا نمی‌کنند. بنابراین هدف تراژدی رسیدن به یک بی‌معنایی و شکاف است. نکته دوم اینکه فلسفه زمانی شروع می‌شود که این معانی متزلزل شده‌اند و در چالش با این نهیلیسم دو پاسخ گفته می‌شود. یکی تفکر فلسفی است و دیگری حضور سوفسطائیان. به همین دلیل هم تعجبی ندارد که در نقطه اوج نهیلیسم دوره ما، در نقطه اوج نسبی‌گرایی، دوباره حقیقت مسئله می‌شود. یعنی بحران در عرصه نمادین، زیر سئوال رفتن معناهای این عرصه از سوی دو گروه: گروهی که اهل فلسفه هستند و آنهایی که اهل سفسطه هستند. پس امروز است که با نوعی تفکر معطوف به حقیقت مواجه می‌شویم. بخش بعدی این گزارش، توضیحات فرهادپور در مورد حقیقت خواهد بود.

بنگاهی برای ترجمه غرب

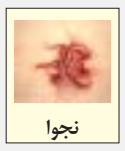
نجوا

حمیدرضا ابک: خبرگزاری مهر خبر بسیار مهم و قابل توجهی روی خط فرستاده است: «با نظارت دکتر رضا داوری اردکانی طرح جامع از یونان باستان تا قرن ۲۱ اجرا می‌شود.» گویا قرار است پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در قالب این طرح به معرفی، تحلیل و نقد آثار برگزیده فرهنگ غرب بپردازد. متولیان طرح اعلام کرده‌اند «فرض این طرح آن است که فرهنگ و تمدن غرب، مولفه‌هایی دارد که این مولفه‌ها بهتر از هر جای دیگر در آثار خود غربی‌ها مطرح شده و مناسب‌ترین راه برای شناخت و شناساندن فرهنگ و تمدن غرب، آثار برجسته اندیشمندان غربی است.» در واقع قرار است این آثار به زبان فارسی برگردانده شوند و اگر لازم بود نقد شوند و قس علی هذا. در کشورهایی نظیر کشور ما، اقداماتی از این دست می‌تواند منشاء خدمات بسیاری به جامعه فرهنگی شود. اما انجام دقیق چنین طرح‌هایی به سادگی تدوین و ارائه‌اش نیست. ما تجربه بنگاه نشر و ترجمه کتاب را در سال‌های پیش از انقلاب از سر گذرانده‌ایم و قاعدتاً قرار است با گام‌هایی استوارتر و تلاشی پایدارتر به انجام چنین طرح‌هایی بپردازیم. روشن است که در چنین شرایطی مهم‌ترین نکته انتخاب دقیق کارشناسانی است که قرار است هیات علمی چنین طرحی باشند. اینکه آنها چه سلایقی دارند و چه آثاری را براساس سلیقه‌شان آثار برتر می‌دانند، نقش بسیاری در سرانجام طرح یونان باستان تا قرن ۲۱ دارد. تجربه‌های پیشین ما در سال‌های اخیر نشان داده است که منحصر کردن چنین موضوعاتی به حوزه اختیار و عمل افراد خاص، خسرانی بیش از سود به بار آورده است. از سوی دیگر متولیان طرح باید نیم‌نگاهی هم به بضاعت جامعه مترجمان کشور داشته باشند. آیا اساساً تعداد و کارایی مترجمان ما به حد و اندازه‌ای رسیده است که بتوانیم چنین سنگی برداریم؟ یا قرار است در نهایت نتیجه این طرح هم در همان حد و حدودی باشد که یک ناشر معمولی با چند مترجم تازه‌کار انجام می‌دهد. تعارف نداریم. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اگر قرار است این بار را به منزل برساند، چاره‌ای ندارد که برخلاف روش‌های معهود در سال‌های اخیر، دایره اهالی فرهنگ را اندکی گسترده‌تر بگیرد و به سراغ بزرگانی برود که سال‌ها است از غم و سودای نان به ترجمه آثاری مشغولند که بتوانند با حق‌التحریر اندکش، شب را روز کنند. قاعدتاً نمی‌توان به سادگی امیدوار بود که این طرح، به کسب موقعیت‌هایی نائل شود که در ابتدا برای آن ترسیم شده است. اما شاید بتوان امیدوار بود که توجه به نکاتی از این دست و هماهنگی با جامعه فرهنگی برای پرهیز از ترجمه چندباره و بی‌سروسامان کتاب‌ها، چشم‌انداز تشکیل یک نهاد منضبط و کارا برای ترجمه آثار برگزیده فرهنگ غرب را پیش چشم ما بگذارد. بگذاریم تصویر «نان‌دانی» بودن همه نهادهای فرهنگی، کم‌کم از اذهان مردم رخت بربندد.

جامعه‌شناسی هنر

امیل دورکیم

شاپور بهیان: مسئله امیل دورکیم (۱۹۱۷–۱۸۵۷) در جامعه‌شناسی، اضمحلال نظم اخلاقی جوامع کهن و پیدایش جوامع نوینی بود که نیازمند نظم جدیدی بودند. او در اولین اثر خود تقسیم کار اجتماعی (۱۸۹۳، ترجمه فارسی، باقر پرهام، کتابسرای بابل، ۱۳۶۹) به توصیف تکامل نظام اخلاقی و اشکال همبستگی اجتماعی از جوامع ساده به جوامع پیچیده می‌پردازد. به‌نظر دورکیم مشخصه جوامع ساده همبستگی مکانیکی است. یعنی آنچه اعضای این جوامع را به هم پیوند می‌دهد نوعی از همبستگی است که در آن افراد به راحتی قابل جایگزینی‌اند. افراد در اینجا می‌توانند نقش‌های ساده همدیگر را انجام دهند و تخصصی میان آنها وجود ندارد. همبستگی، صرفاً از اشتراک احساس‌ها و اعتقادات نشأت می‌گیرد. در مقابل، همبستگی ارگانیکی وقتی پدید می‌آید که تخصصی شدن تولید تحقق پیدا کرده باشد. برخلاف همبستگی مکانیکی که در آن شباهت افراد به هم پیش‌فرض گرفته می‌شد، در اینجا تفاوت میان آنهاست که پیش‌فرض است. مسئله دورکیم این است که کدام نظم اخلاقی می‌تواند این آدم‌های متفاوت را به هم پیوند بزند. دورکیم در اثر بزرگ خود، صوربینانی حیات دینی (۱۹۱۲، ترجمه فارسی، باقر پرهام، نشر مرکز، ۱۳۸۳) به جای پرداخت به ماهیت رو به تکامل جامعه، متوجه مکانیسم‌هایی می‌شود که اسباب پیوستگی فرد را به گروه فراهم می‌آورد. در اینجا او به بررسی دین بومیان استرالیایی می‌پردازد، با این فرض که ساده‌ترین شکل یک پدیده می‌تواند آن پدیده را در حالت پیچیده‌اش هم توضیح دهد و دین چنین پدیده‌ای است. در نهایت او دین را نه برحسب وجود عناصر مابعدالطبیعی بلکه براساس تفکیک میان امر مقدس و نامقدس تعریف می‌کند. تعریفی که به گمان او همه ادیان را در بر می‌گیرد. در نسبت با جامعه‌شناسی هنر، مهم‌ترین بخش این اثر (کتاب دوم، بخش دوم از فصل اول) مربوط است به شرح دورکیم از نقشی که نمودارهای (representation) توتمی در مناسک و زندگی روزمره بومیان ایفا می‌کنند. به گفته دورکیم توتم فقط یک نام نیست، شعار یا نشان خانوادگی است. هرجا که جامعه یکجانشین شده باشد و در نتیجه با شکل تحول یافته‌تری از هنرهای پلاستیک روبه‌رو باشیم، نقش‌بندی‌های توتمی را روی چوب و روی دیوارها می‌بینیم. این امر در مورد جوامع سرخپوستی آمریکای شمالی مشاهده شده است، زیرا این گونه حکاکی‌ها و نقش‌گذاری‌ها، تنها در جایی میسر است که هنرهای تجسمی در آنجا به درجه‌ای از پیشرفت رسیده باشند؛ درجه‌ای که بومیان استرالیایی هنوز به آن دست پیدا نکرده‌اند و به همین دلیل نمایش دادن نقش‌های توتمی، در قیاس با آنچه در مورد آمریکا بدان اشاره شد کمیاب‌تر است. تصویرهای توتمی را نه فقط به صورت نقش‌هایی از توتم بر روی دیوار خانه‌ها، دیواره‌های قایق‌ها، بدنه سلاح و ابزارهای خانگی یا سنگ قبرها می‌توان دید، بلکه آدمیان روی بدن‌های خودشان هم به نقش کردن تصاویر توتمی می‌پردازند. بومیان آمریکایی تصاویر توتمی خود را تا حد زیادی وفادارانه ترسیم می‌کنند. اما بومیان استرالیایی از انجام چنین کاری عاجزند و به همین بسنده می‌کنند که توتم خود را با خطوط مستقیم یا منحنی نشان‌دهند و این همه مربوط است به درجه تحول اجتماعی هر کدام از آنها. در هر دو مورد ما با نیازی روبه‌رو هستیم که فرد را وادار به ترسیم توتم می‌کنند. ماهیت این نیاز چیست؟ به عقیده دورکیم، به نظر می‌رسد توتم بیان رمزی دو چیز متفاوت باشد. از یک سو قالب بیرونی و محسوس آن چیزی که دورکیم آن را اصل یا خدای توتمی می‌نامد و از سوی دیگر رمز یا نماد آن جامعه‌ای که «کلان» نامیده می‌شود. توتم پرچم یا علامتی است که هر کلان با آن از کلان دیگر متمایز می‌شود؛ علامتی که همه اشیای متعلق به کلان را به نام ویژه‌ای اعم از بشری، جانوری یا اشیا برمی‌گرداند. پس اگر می‌بینیم که توتم هم رمز جامعه و هم رمز خداست، برای آن است که این دو تفاوتی با هم ندارند و یکی هستند.

مکتب خانه

از یونان باستان تا قرن ۲۱

پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در نظر دارد طرح معرفی، تحلیل و نقد آثار برگزیده فرهنگ غرب با عنوان «از یونان باستان تا قرن ۲۱» را با هدف شناسایی فرهنگ و تمدن غرب و معرفی به خوانندگان ایرانی اجرا کند. به گزارش مهر، در این طرح فرض بر آن است که فرهنگ و تمدن غرب مولفه‌هایی دارد که این مولفه‌ها بهتر از هر جای دیگر در آثار خود غربی‌ها مطرح شده و مناسب‌ترین راه برای شناخت و شناساندن فرهنگ و تمدن غرب آثار برجسته اندیشمندان غربی است. این طرح از لحاظ زمانی از ابتدای تاریخ غرب تاکنون یعنی دوران یونان و روم باستان تا امروز را دربر می‌گیرد. همچنین این طرح به لحاظ موضوعی شامل موضوعات سیاسی، فلسفی، اجتماعی، تاریخی، دینی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است و از لحاظ جغرافیایی همه کشورهای غربی از اروپا تا آمریکای شمالی را دربر می‌گیرد. طرح معرفی، تحلیل و نقد آثار برگزیده فرهنگ غرب با عنوان «از یونان باستان تا قرن ۲۱» تحت نظارت رضا داوری اردکانی، رئیس فرهنگستان علوم و استاد فلسفه دانشگاه تهران، اجرا می‌شود.

نقد ادبی قدیم

کتاب «نقد ادبی قدیم» تدوین آندره لایرد از سوی انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر شده است. به گزارش مهر، به نقل از پایگاه اینترنتی انتشارات دانشگاه آکسفورد این کتاب در صدد است پاره‌ای از متون و نویسندگان جهان قدیم را از منظر نقد ادبی مورد توجه قرار دهد. عناوین پاره‌ای از فصول کتاب بدین قرارند: ارزش نقد ادبی قدیم (آندره لایرد)، نظریه‌ای در باب تقلید در جمهوری افلاطون (الیزابت بلفیور)، خوانش رواقی از هومر (ای. لانگ) و شعرشناسی اپیکوری (الیزابت آسمیس). تدوین‌کننده کتاب استاد مطالعات ادبی در دانشگاه وارویک است.

خبرچین

مصرف مراکز خرید

عباس کاظمی: چگونه می‌توان از خلال مطالعه مصرف فضاهای شهری به تاملی انتقادی در باب وضعیت گروه‌های حاشیه‌ای دست یافت؟ مراکز خرید در شهرهای بزرگ و از جمله تهران یکی از این فضاهای شهری است که مصرفی عام یافته است. نگرانی صاحب‌نظران نظریه انتقادی این بود که پاساژها و کالاهای پرزرق و برق آن مصرف‌کنندگان را به خوابی ابدی خواهند برد. می‌دانیم که در نگاه والتر بنیامین پاساژ، معبد جامعه سرمایه‌داری است. اما اگر بخواهیم دقیق‌تر به موضوع نگاه کنیم می‌بینیم که ما در مراکز خرید شهری همواره با فریب‌خوردگان سروکار نداریم، آنها ممکن است مکان را به بازی گیرند و با تغییر کاربری آن نشان دهند که کالاها چندان اهمیتی برای آنها ندارد. بنابراین کلیت شیء‌گونی که لوکاچ در پس نظریه بت‌انگاری مارکس درک کرده بود نمی‌تواند تماماً حضور مصرف‌کنندگان را در فضاهای مصرفی مدرن توضیح دهد. مطالعه ما در تهران نشان داد که بخشی از مردم اساساً برای کاری غیر از خرید و غیر از دیدن کالاها به پاساژها می‌آیند. در عوض، آنها مراکز خرید را به تسخیر خود درمی‌آورند و فضاهای خاص خود را تولید می‌کنند. فضاهایی که به واسطه اقلیت‌های فرهنگی، حاشیه‌نشین‌های شهری و همه گروه‌های فرودستی که به نوعی در جامعه فراموش شده‌اند یا کمتر به بازی گرفته شده‌اند ایجاد شده است. اقلیت‌هایی که تماماً محصول گسترش شهرنشینی و نوسازی در ایران هستند. اقلیت‌هایی که به جای قرار گرفتن در مکان‌های رسمی (ادارات، عرصه عمومی، محیط کار) در فضاهای عمومی زندگی پناه گرفته‌اند و قلمرو خود را پدید آورده‌اند؛ قلمرو زنانه‌ای که دوشادوش قلمرو مردانه است؛ قلمرو نوجوانانی که در کنار قلمرو بزرگسالان قرار دارد؛ قلمرو گروه‌های فرودست جنوب شهری که درون فضای فرادستان است؛ قلمرو «علافان» و بیکارانی که به موازات افرادی که برای خرید و کار به پاساژ می‌آیند شکل گرفته است، قلمرو همه «فراموش‌شدگانی» که مرکز خرید، محیطی برای نمایش آنها شده است. در یک کلام، مردم در مکان‌هایی چون مراکز خرید تشکیل شبکه‌ای از حاشیه‌ای‌ها می‌دهند. شبکه‌ای که به واسطه خلق فضاهای بی‌شمار و ناهمگن، همگنی مراکز خرید را زیر سئوال می‌برد و از طریق کردار پرسه‌زنی و حضور غیرمتعارف معناسازی می‌کند و به واسطه مصرف فرهنگی خاص و دستکاری موقعیت مکان، تولید لذت می‌کند.

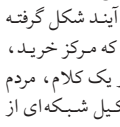
روزمره گی

akazemi@ut.ac.ir

قانون بی‌تفاوتی و حیات روح

صالح نجفی: سورن کیرکگور فیلسوف دانمارکی (۱۸۵۵–۱۸۱۳) در شاهکار بی‌بدیل خود «ترس و لرز» روی نکته‌ای دست می‌گذارد که شاید امروز بسیار ملموس‌تر از ۱۶۰ سال پیش (زمان نگارش و انتشار «ترس و لرز») آن را احساس می‌کنیم. کیرکگور – البته تحت نام مستعار یوحنای خاموش یا به تلفظ لاتین: یوهانس دوسیلنتیو – با زبانی طعن‌آمیز به مثلی به ظاهر حکمت‌آموز اشاره می‌کند: «تنها آن کس که کار می‌کند روزی خود را به دست می‌آورد.» کیرکگور می‌گوید با اینکه این ضرب‌المثل به ظاهر تعلق به دنیای بیرون یا محسوس (یا شاید به تعبیر گالیله به کتاب طبیعت) دارد اما در این دنیا مصداق چندانی ندارد. به قول کیرکگور «تجربه [معیار نهایی حقیقت علمی] بارها نشان داده که آن کس نیز که کار نمی‌کند روزی خود را به دست می‌آورد و آن کس که می‌خوابد از آن کس که کار می‌کند روزی بیشتری به کف می‌آورد.» به نظر کیرکگور در جهان برون همه‌چیز به صاحبش تعلق دارد– یادتان باشد که کیرکگور فقط پنج سال از مارکس بزرگتر بود– جهان برون مطیع «قانون بی‌تفاوتی» است، آنکه انگشتری جادو را به دست کند، غول جادو را زیر فرمان دارد، فرق نمی‌کند علاءالدین باشد یا نورالدین. (این انگشتری جادو همان «سرمایه» و به دست داشتنش همان «مالکیت» خصوصی است!) مهم نیست چگونه چیزی را به کف آورده‌ای، مهم این است که چیزی را «داشته باشی». مالکیت در این جهان یک حق است و حق چیزی است داشتنی – در تفکر انقلابی، حق چیزی است که در راهش پیکار کرده‌ای: حق چیزی نیست که چون به دنیا آمده‌ای و پا در جهان برون نهاده‌ای داری، حق آن است که در پی تفکر– شرط لازم پیکار– به کف می‌آوری و خلاصه این که حق در جهان برون (عالم محسوس / کتاب طبیعت) وجهی ندارد. در اینجاست که کی‌یرکگور از «جهان روح» می‌گوید. توصیف کی‌یرکگور از جهان یا قلمرو روح آنچنان شیوا و تکان‌دهنده است که جرأت خلاصه کردنش را ندارم: «در جهان روح نظمی الاهی و سرمدی حاکم است، در اینجا باران به یکسان بر صالح و ناصالح نمی‌بارد، آفتاب به یکسان بر نیک و بد نمی‌تابد، در اینجا تنها آن‌کس که کار می‌کند روزی به‌دست می‌آورد، تنها آن‌کس که تشویش را شناخته آرامش می‌یابد، تنها آن کس که به هاویه فروشود محبوب را نجات می‌دهد، تنها آن کس که کارد می‌کشد، اسحاق [در فرهنگ قرآنی، اسماعیل] را به‌دست می‌آورد.» (ترجمه استاد رشیدیان) آموزه دو کتاب گالیله در قرن هفده بدین ترتیب در قرن نوزده دستخوش تحولی بنیادی می‌شود و به آموزه دو قلمرو کی‌یرکگور (قلمرو جهان برون و قلمرو جهان روح) بدل می‌گردد. سورن کی‌یرکگور به ما نشان می‌دهد که چگونه ابراهیم در هر دو قلمرو «پدر» است– بنا به روایت کتاب مقدس، نام اولیه ابراهیم ابرام بود. ابرام یعنی پدر گرانمایه و ابراهیم یعنی پدر انبوهی عظیم؛ در کتاب «پیدایش» می‌خوانیم که وقتی ابرام به آستانه صدسالگی می‌رسد، خدا به او خطاب می‌کند که «از این پس نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا تو را پدر امت‌های بسیار گردانیدم». به بیان کی‌یرکگور، در جهان روح حتی قانون پدر– فرزندی هم واژگونه می‌شود. درست است که ابراهیم در جهان بیرون و محسوس به هر رو پدر است اما در جهان روح به تعبیر کی‌یرکگور تنها آن‌کس که کار می‌کند از یتیمی به‌در می‌آید، زیرا او پدر خویش را متولد می‌کند، در جهان روح ماییم که پدر خویش را متولد می‌کنیم...

بت‌های ذهنی

اعتبار آرای داروین

هادی صمدی: امروزه نظریه داروین که به وسیله ژنتیک روزآمد شده، بیش از هر زمان دیگر در جامعه علمی از قدرت برخوردار است. در آغاز قرن بیستم علم داروینی به نظر فاقد مدارک لازم برای اینکه در زمره نظرات قابل اعتماد علمی قرار گیرد بود. اما امروزه داروینیسم هسته اصلی علوم زیستی است. در واقع در حال حاضر تکامل داروینی تبدیل به مفهومی منسجم‌کننده در برخی از دیگر علوم شده است. اما اگر به واسطه کشفیات کشیش کاتولیک گرگور مندل (۱۸۸۴–۱۸۲۲) نبود در حال حاضر آرای داروین اوضاع بسیار سخت‌تری را پشت سر می‌گذاشت. نظریه خود داروین فاقد فهم دقیقی از وراثت بود. او هیچ چیزی درباره ژن‌ها نمی‌دانست. امروزه ما می‌دانیم که